

# تاریخ مشروطه ایران

جلد اول

نوشته  
کسروی تبریزی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر  
تهران، ۱۳۶۳

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## برای آگاهی خوانندگان

«تاریخ مشروطه ایران»، مهمترین اثر تاریخی احمد کسروی می‌باشد که به صورت سلسله مقالاتی از سال ۱۳۱۳ در مجله پیمان منتشر می‌شده است. پیرامون نگرش تاریخی کسروی در «مقدمه ناشر» به‌طور مبسوط سخن رفته اما آنچه که یادآوری آن در اینجا لازم می‌نماید این است که در تحلیل نگرش دینی و تاریخی وی نباید حوادثی را که در زندگانی‌ش سرنوشت‌ساز بوده و تأثیر عمیقی در افکار و احساسات او بجای گذارد از یاد برد. همانطور که در کتاب «زندگانی من» می‌نویسد وی طلبه مدرسه علمیه طائیه تبریز بوده که بر اثر تجدد خواهی‌ش مورد کین خواهی و ضرب و شتم «طلاب دهاتی» قرار می‌گیرد. او که روحاً تندخو و سخت بی‌حوصله بوده، تحصیل علوم دینی را رها کرده و به تعلیم و تدریس زبان انگلیسی و آرنی در مدرسه امریکایی تبریز می‌پردازد. در نیمه دوم حکومت رضاخان وی با استفاده از آزادی قلم و بیانی که رضاخان برای حمله به معتقدات دینی و روحانیون فراهم ساخته بود، به نشر اندیشه‌های خود تحت عنوان «پاکدینی» پرداخت. پاکدینی کسروی که جوهر اعتقاد فلسفی وی بود، متأثر از وهاب‌گری، مبتنی بر پذیرش توحید و مبارزه با هرگونه آداب و مراسم دینی به نام خرافه‌پرستی بود. پاکدینی او که بتدریج در حمله به اسلام و تشیع شدت یافت به‌طور عمده در انجیل وی، «ورجاوند بنیاده» آمده است.

«تاریخ مشروطه ایران»، محصول دوران نشر پاکدینی اوست، بطوری که در جای جای کتاب می‌توان پاکدینی او را در برخورد با معتقدات دینی و مقدسات مذهبی و علما و روحانیون مشاهده کرد. نامیدن مذهب شیعه به «کیش شیعه» و حضرت عبدالعظیم (ع) به «عبدالعظیم» و علما به «سلایان» و... چیزی جز تحقیر و تحویف آنها به نام پاکدینی نیست؛ عقیده سخیف و منحرفی که سرانجام حوصله مردم مسلمان را به‌سرآورد و خشم انقلابیشان در صغیر گلوله‌ای به دست یکی از فدائیان اسلام به حیات او پایان داد. با تمام این اوصاف «تاریخ مشروطه ایران» کسروی نظر به مستندات فراوان تاریخی که در مقدمه ناشر بدان اشاره رفته ضروری بنظر رسید که به چاپ مجدد آن اقدام شود.



کسروی، احمد

تاریخ مشروطه ایران (جلد اول)

چاپ سیزدهم: ۱۳۵۶ - چاپ چهاردهم: ۱۳۵۷ - چاپ پانزدهم: ۱۳۵۹

چاپ شانزدهم: ۱۳۶۳

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران  
حق چاپ محفوظ است.

تیراژ: ۱۶/۵۰۰ نسخه

## مقدمه ناشر

گرچه بیش از ۷۸ سال از انقلاب مشروطیت نمی‌گذرد با این وجود هیچ واقعه‌ای مانند آن با جعل و تحریف و ابهام روبرو نبوده است. علت آن را باید در سیطره غریب‌زدگی بر فرهنگ و تفکر کشورمان دانست که مشروطه‌زدگی وجه غالب سیاسی آن است.

همه نویسندگان و مورخان که به نقل آن واقعه پرداخته‌اند از آن رو که خود در سلک مشروطه‌خواهان بوده و یا تعلق فکری و سیاسی به آن دوره داشته‌اند به تعریف و تمجید از مشروطه‌خواهان برخاسته و مخالفان آن را همگی در یک صف قرار داده و با چماق اتهام، آنها را مسؤول همه پیامدهای ناگوار مشروطیت دانسته‌اند.

«تاریخ مشروطه ایران» کسروی از این امر مستثنی نیست و این عیب کلی در سرتاسرش دیده می‌شود. اما امتیاز کتاب آن است که نویسنده کوشیده است تا مشاهدات و مسموعات خویش را که در هنگام انقلاب جوان بالغی بوده و در جریان کامل اخبار و رویدادهای دوسین کانون انقلاب (تبریز) قرار داشته و بسیاری از سران انقلاب آذربایجان را از نزدیک می‌شناخته و به رفتار و کردار آنان و سهم هر یک در پیشبرد انقلاب واقف بوده، در کتابش بیاورد؛ هرچند که در سواردی از راه صواب منحرف شده و به نقل شایعات پرداخته است بدون آنکه در کشف صحت و سقم آنها کاوش نماید.

ارزش تاریخی کتاب در نقل این رویدادهاست. اما چون نویسنده در جریان مشروطیت و پس از آن تا سالها در تبریز بوده، از حوادث و رویدادهایی که در تهران و مرکز انقلاب می‌گذشته اطلاع درستی نداشته و در نقل رویدادهای پایتخت از کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» ناظم الاسلام کرمانی سود جسته است.

این بی‌اطلاعی سبب شده تا رویدادهای تهران را بدون ذکر جزئیات و فرازهای حساس آن را به اختصار برگزار کند و در عوض به تفصیل رویدادهای آذربایجان پردازد. این، یکی از عیوب عمده کتاب است که بعداً بدان خواهیم پرداخت.

اگر مورخ را صاحب دید و فلسفه خاص تاریخی بدانیم، کسروی بدون شک مورخ نیست زیرا بر این کتاب نگرش و فلسفه تاریخی خاصی حاکم نیست و اگر غرض از مورخ شخصی مطلع از حوادث و رویدادهای سیاسی یک دوره باشد باز او را نمی‌توان مورخ دانست، زیرا وی از حوادث و جریان‌های سیاسی مهمی (مانند قراردادهای رویترو و لاتاری و تشکیل

فراماسونری) که حدود شصت سال قبل از مشروطیت در کشورمان به وقوع پیوسته است اظهار بی اطلاعی می کند (ص ۸ و ۱۱).

قرارداد رویتر که هیجده سال قبل از قرارداد رژی (قضیه تنباکو) با کمپانی رویتر به امضا رسید بزرگترین قراردادی بود که تا آن روز با یک کمپانی خارجی بسته می شد. براساس این قرارداد تمام منابع زیرزمینی و روزمینی کشور به مدت هفتاد سال به یک کمپانی انگلیسی واگذار می گردید.<sup>۱</sup>

این قرارداد ننگین که در زمان صدارت سپهسالار و با مشاورت میرزا سلیم خان منعقد شد، با پایمردی و مقاومت حاج ملاعلی کنی و سید صالح عرب فسخ شد.<sup>۲</sup> کسروی بدون اطلاع از خیانت آشکار ملکم خان در عقد این قرارداد و نیز در معاهده ننگین لاتاری که به عزل وی از مقام سفارت انگلستان انجامید، او را «دلسوز» کشور و مخالف استیازدادن به بیگانگان می داند (ص ۱۱). همچنین وی از فراماسونری که بزرگترین جریان سیاسی کشور در عهد ناصری است اظهار بی اطلاعی می کند (ص ۱۱). و حال آنکه اکثریت قریب به اتفاق رجال منورالفکر دوره ناصری و مشروطیت یا از اعضای فراموشخانه (فراماسونری) محسوب می شدند و یا از تعالیم آن ملهم بودند و روشن است که بدون اطلاع از اهداف فراماسونری، تحلیل و بررسی انقلاب مشروطه ممکن نیست.<sup>۳</sup>

کسروی مانند اغلب مورخان رواج روزنامه و ایجاد دبستان را از عوامل بیداری مردم و انقلاب مشروطیت به شمار می آورد (ص ۱۲۸)، ولی حقیقت آن است که تعداد محدود دبستانها و روزنامه ها و افراد باسواد ناچیزتر از آن بودند که منشأ حرکتی انقلابی شوند؛ بخصوص وقتی که در نظر آوریم که باسوادان غیر روحانی از طبقه اعیان و اشراف جامعه و حاسی استعداد بودند و فرصت طلبانه به صف انقلاب پیوستند، کم اهمیتی عوامل مذکور بیشتر روشن می شود.

انقلاب مشروطیت در نتیجه مظالم و فشار روزافزون شاه و شاهزادگان و حکام و مأموران دولتی به توده های محروم و نیز بر اثر مداخلات بیگانگان در همه امور کشور به وجود آمد. به گفته ناظم الاسلام کرمانی مردم چنان به ستوه آمده بودند که «همین قدر منتظر بهانه یا اذنی از طرف علما بودند که دکاکین را ببندند»<sup>۴</sup> تا با این قدرت نمایی دست عمال دولت

۱. رجوع کنید به، محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ۲ ج، تهران، اقبال، ۱۳۵۲، ص ۱۰۰۸-۱۰۴۷.

۲. برای اطلاع بیشتر از علل مخالفت کنی با ملکم خان و قرارداد رویتر رجوع کنید به نامه کنی به ناصرالدین شاه در کتاب، عصر بی خبری با تاریخ امتهازات در ایران، تألیف ابراهیم تیموری، تهران، اقبال، ۱۳۳۲، ص ۷۴.

۳. برای اطلاع بیشتر از تاریخچه و اهداف فراماسونری در ایران، رجوع کنید به، اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ۳ ج، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷. و نیز، محمود کتیرایی، فراماسونری در ایران از آغاز تا تشکیل لژ بیداری ایران، تهران، اقبال، ۱۳۵۵. و نیز، حامد الگار، درآمدی بر تاریخ فراماسونری در ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۰.

۴. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ۳ ج، در یک ج، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۳، ص ۲۶۸.

و بیگانگان را برای همیشه از جان و مال و ناموسشان کوتاه کنند. حوادثی از قبیل به چوب بستن تاجر قند در تهران و انتشار عکس نوز بلژیکی در لباس روحانیت که در آخرین سالهای سلطنت مظفرالدین شاه رخ داد در واقع جرعه هایی بود که بر مخزن باروت خشم مردم خورد و یکباره شعله های آتش انقلاب سراسر کشور را فرا گرفت.

کسروی بر این نظر است که دو پیشوای روحانی مشروطه (طباطبایی و بهبهانی) با اطلاع از معنی و هدف مشروطیت به کوشش برخاستند (ص ۵۱) و «در نتیجه کوششهای مردانه و بخردانه یکسال و نیم دو سید و همدستان ایشان، مشروطه در ایران پیدا شد.» (ص ۱۲۵) وی از اینکه آن دو سید پس از داده شدن فرمان مشروطیت و باز شدن مجلس و نوشته شدن قانون اساسی تلاش بیشتری برای پیشبرد مشروطه نکردند از آنها انتقاد می کند (ص ۲۶۱). واقعیت امر آن است که به جز طباطبایی که به سبب سفرهایش به روسیه و کشورهای عربی و ترکیه و دیدن رهبران و سیاستمداران گوناگون، از بدو ورود به تهران در سال ۱۳۱۲ «به خیال مشروطه نمودن ایران و تأسیس مجلس شورای ملی» بوده، هیچ روحانی دیگری معنای واقعی مشروطیت را نمی دانسته است.<sup>۵</sup> طباطبایی نیز تنها مجتهد برجسته شیعه زمان خودش بود که سخنانش مفاهیم سلطنت به معنای نو آن را در برداشت... اینکه باسواد و معلومات بودن را برای یک رژیم نو مشروطه لازم می داند نشان می دهد که طباطبایی به خوبی می دانسته که معنی مشروطه چیست.<sup>۶</sup> اما وی در جریان مبارزه علیه عین الدوله و اوجگیری نهضت، از شاه و صدراعظم ایجاد «عدالتخانه» و «مجلس» «انجمنی» را که به داد عامه مردم برسد، طلب می کرد. در نامه اش به مظفرالدین شاه می نویسد: «تمام مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن به داد عامه مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشند [از میان خواهد برد]».<sup>۷</sup> طباطبایی آشکارا اعلام می کرد که وی مجلس عدالتی می خواهد که مردم را از ستم حکام محلی برهاند و قانون اسلام را اجرا کند. او مشروطیت و جمهوریت را برای مردم ایران زودرس می دانست: «... مشروطه نمی خواهیم یعنی مردم ایران هنوز به آن درجه تربیت نشده اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمی باشند زیرا که مشروطیت در وقتی است که افراد یک ملت عالم شوند».<sup>۸</sup>

ایجاد عدالتخانه خواست اصلی همه علمای تهران بود که به عنوان اعتراض به اعمال سرکوبگرانه عین الدوله و بی تفاوتی شاه در برابر آن در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند. آنان یکی از شرایط بازگشت خود را «ایجاد عدالتخانه دولتی» دانستند تا «به عرایض کلیه رعایا و مظلومین رسیدگی شود و رفع ظلم از مظلوم حقاً و عدلاً به عمل آید و در اجرای عدل ملاحظه از احدی نشود».<sup>۹</sup>

کسروی معلوم نمی کند که چرا ایجاد عدالتخانه که خواست اصلی علما و مردم بود

۵. اسلام کاظمیه، یادداشت های سید محمد طباطبایی، ص ۴۷۴ (به نقل از، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تألیف عبدالهادی حائری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰، ص ۱۰۵).

۶. تشیع و مشروطیت، پیشین، ص ۱۰۶. ۷. تاریخ بیداری ایرانیان، پیشین، ص ۳۳۹.

۸. همان، ص ۳۸۱. ۹. همان، ص ۳۰۴.

به مشروطیت تغییر یافت در حالی که این تغییر را باید نخستین انحراف از خط کلی نهضت عدالتخواهی مردم دانست. زیرا همه مردم و علما نسبت به عدالتخانه تصور روشنی داشتند اما شناخت درستی نسبت به مشروطیت نداشتند، حتی اغلب آزادیخواهان و منورالفکرانی که مردم را به آزادیخواهی و مشروطه طلبی تشویق می کردند تصویری مبهم و نادرست از آن داشتند. کسروی در این باره می نویسد: «... بیشتر اینها به یکبار بی سرمایه و خود کسانی می بودند که اگر کسی یکی از آنان را دیدی و چنین پرسیدی: «اینکه می خواهی روزنامه برپا کنی آیا چه در آن خواهی نوشت؟...» دیگری هیچ نیندیشیده و خود نمی داند که چه خواهد نوشت! بلکه نمی داند روزنامه را بهرچه نویسد و همین اندازه که دیده دیگران به چنین کاری برخاسته اند او نیز به هوس افتاده.» (ص ۲۷۴). وی همچنین می نویسد که آنها معنای واقعی آزادیخواهی و میهن دوستی را نمی دانستند و به نام آزادیخواهی، پرده دری می کردند و به نام میهن دوستی، شعرها در ستایش آب و هوا و کوه و بیابان می سرودند (ص ۲۶۲).

\* \* \*

پیش از آنکه به علل تأیید و حمایت علما از نهضت مشروطه بپردازیم باید ببینیم که لفظ مشروطه کی و چگونه در بین مردم رواج یافت.

کسروی اشاره ای به معنا و مفهوم لفظ مشروطیت و منشأ انتشار آن در تهران که مرکز تحولات و تصمیم گیریهای انقلابی بود نمی کند<sup>۱۰</sup>، اما یادآور می شود که نخستین بار نام مشروطه را کنسول انگلیس در تبریز بر زبان آورد و مردم تبریز نیز از آن پس با لفظ مشروطه آشنا شدند (ص ۱۰۶).

در این باره ناظم الاسلام کرمانی (مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان) که در تهران می زیسته و جزو مشاورین سید محمد طباطبایی بوده، اطلاعات دقیقی راجع به انتشار لفظ مشروطیت و تحولاتی که منجر به اعطای فرمان مشروطیت گشت بدست می دهد. این فصل حساس از تاریخ مشروطه که متأسفانه از نظر بسیاری از مورخین مشروطه و از جمله کسروی بی اهمیت تلقی گشته و اشاره ای بدان نشده یکی از فرازهای حساس تاریخ مشروطه است که بدون شناخت آن، نمی توان علت انحراف نهضت را جستجو کرد.

کرمانی بدون آنکه خود توجهی به این انحراف داشته باشد مراحل انحراف نهضت را به دقت شرح می دهد. این انحراف از همان روز هجرت علما به قم آغاز شد. در بعدازظهر آن روز جمعی از تجار به توصیه بهبهانی\* و به منظور حمایت از حرکت علما و اعتراض به

۱۰. برای اطلاع از معنا و مفهوم مشروطیت و چگونگی شیوع این لفظ در ایران رجوع کنید به، تشیع و مشروطیت، ص ۲۵۲-۲۵۹.

\* کسروی برخلاف کرمانی بر این عقیده است که درخواست بهبهانی این بود که سفیر انگلیس در میان ایشان و شاه میانجی باشد... این هرگز گمان نمی رود که بهبهانی یا طباطبایی به پناهندن مردم به سفارتخانه خرسندی داده اند و یا چنین گفتگویی در بودن ایشان می رفته... این اندیشه از خامان سر زد. (ص ۱۰۹)

در نهم جولای بهبهانی نامه به سفیر نوشت و یادری او را درخواست نمود. سفیر پاسخ داد که دولت انگلیس یادری به کسانی نتواند کرد که رفتارشان با دولت خود دشمنانه است. (ص ۱۰۹)

سیاستهای سرکوبگرانه عین الدوله به سفارت انگلستان پناهنده شدند. سفارت انگلستان که مؤید رژیم استبدادی بود کوشش داشت تا با رخنه کردن در نهضت، رهبریت آن را بتدریج از دست علما خارج کرده و به دست منورالفکران لیبرال انگلوفیل بسپارد تا توسط آنها این نهضت ملی را در جهت اهداف خود هدایت کند. تحصن بست نشینان در سفارت انگلستان، این فرصت طلائی را به آن دولت داد.

متعاقب این سیاست بود که به اشاره سفارت انگلستان «سربازها که در کوچه و بازار چمباتمه زده بودند و مردم را اذیت می کردند به اردوی خارج شهر رفتند. یک نفر سرباز در شهر دیده نمی شد. جز عده ای سرباز که در خیابان علاءالدوله گماشتند برای محافظت مردم که مبادا یکی از دیوانیان به یکی از متحصنین بی احترامی کند!» [مردم با این حال که دیده شد به طرف سفارتخانه می رفتند یا برای الحاق به متحصنین یا برای تماشا و سیاحت. و برای جلب قلوب بست نشینان «اجزاء سفارتخانه نهایت حسن سلوک و پذیرایی» را ظاهر ساختند و حتی برخلاف سیاست بین المللی و موضعگیری پیشین، شارژدافر (کاردار) سفارت هم با آنها همصدا شد.

سفارت مأمنی شده بود برای بست نشینان تا به دور از آزار سربازان، ضمن صرف شام و ناهار مجانی، آموزشهای سیاسی لازم را فراگیرند. ناظم الاسلام در این باره می نویسد: «می توان گفت سفارتخانه درحکم یک مدرسه شده است، چه در زیر هر چادر و هر گوشه ای جمعی دور هم نشسته اند و یک نفر عالم سیاسی از شاگردان مدارس و غیره آنها را تعلیم می دهند یعنی چیزهای تازه به گوش مردم می خورد که تاکنون احدی جرأت نداشت بر زبان آورد.» کرمانی توضیح بیشتری پیرامون این آموزشها و نیز مذاکرات محرمانه اجزاء سفارت با تجار متحصن نمی دهد<sup>۱۱</sup>. در این مدت دست اندرکاران سفارت تلاش می کردند تا مردم را با مجلس شورای ملی و اهداف آن آشنا سازند. به این منظور تلگراف بی مأخذی را که «از مضامین آن آثار کذب هویدا بود» از جانب پادشاه انگلستان انتشار دادند و در میان مردم پراکنده. «مردم را هیجانی حاصل گردید و به گوش آنها لفظ مجلس شورای ملی رسید و دانستند که نجات دهنده همه از ظلم و تعدی، مجلس شورای ملی است.»<sup>۱۲</sup>

اما در این زمان مهمترین مسأله دولت و ملت هجرت علما به قم بود. اهمیت این مسأله تا بدان حد بود که با وجود تلاش اعضای سفارت، احدی از بست نشینان جرأت نمی کرد جز بازگشت علما، تقاضای دیگری نماید<sup>۱۳</sup>. اما بتدریج مسأله بست نشینان، خود مسأله بفرنج دیگری در جوار مسأله هجرت علما شد و بر اثر آموزشهای سیاسی شاگردان دارالفنون «در آخر امر [بست نشینان] دولت قانونی را تقاضا می نمودند.»<sup>۱۴</sup>

مظفرالدین شاه که زیر فشار سیاسی و روانی عظیمی قرار گرفته بود عین الدوله را عزل کرد و عضدالملک (از رجال خوشنام قاجار) را برای دادن اطمینان به علما و معاودتشان به تهران، به قم فرستاد. در این زمان، علمای مهاجر که از تهران به دور بودند اخبار و رویدادهای پایتخت را از طریق سفارت دریافت می کردند. سفارت گرچه این زمان نقش

۱۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۴۳۵ و ۴۵۷. ۱۲. همان، ص ۴۵۲.

۱۳. همان، ص ۴۳۳. ۱۴. همان، ص ۴۴۶.

پیک را اجرا می کرد اما در واقع به تصمیمات علمای مهاجر جهت می داد. به عنوان مثال پس از عزل عین الدوله «متحصنین [سفارت] تلگرافی به علما و مهاجرین مخابره کردند و به آنها رسانیدند که بدون اجرای مقاصد و اشاره ما مراجعت نکنید و فریب نخورید» و از طرف سید عبدالله پاسخ رسید که «ما فریب نمی خوریم... تا مقصود به عمل نیاید و تأمین از سفارت انگلیس و اطمینان به من ندهند حرکت نخواهم کرد...»<sup>۱۵</sup>

مظفرالدین شاه به تاریخ چهاردهم جمادی الآخر سال ۱۳۲۴ دستخطی خطاب به صدراعظم صادر کرد و در آن با تشکیل «مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف و منتخبات طبقات مرقومه دارالخلافة» موافقت نمود و از وی خواست تا با ابلاغ دستخط به آقایان علما «هرچه زودتر تشریف فرمای دارالخلافة شوند»<sup>۱۶</sup>

صدراعظم نیز صورت دستخط شاه را به قم تلگراف کرد. نکته قابل توجه اینکه «صحنه گردانان سفارت، دستخط شاه را به این بهانه موهوم که معتبر نیست و ضمانت اجرا ندارد توسط عمال خود از درودیوار کردند و اصرار داشتند که «باید وزیرمختار انگلیس ضمانت اجرای آن را بنماید»<sup>۱۷</sup>

پس از صدور دستخط شاه، علمای مهاجر به منظور اطمینان یافتن بیشتر از نظرات شاه، نمایندگانی به تهران فرستادند تا صحت و سقم اخبار را به اطلاعشان برسانند. نمایندگان عبارت بودند از: سید محمدصادق طباطبایی (پسر سید محمد طباطبایی) و سید مطهر و سید علاءالدین و میرزا محسن (از اقوام بهبهانی). اما این نمایندگان، هیچ کدام صلاحیت این امر بزرگ را دارا نبودند و وجهه ای نزد مردم نداشتند: «مردم از اعتمادالاسلام و آقامیرزا محسن خیلی بد می گویند و خائف می باشند...»<sup>۱۸</sup> و سید محمدصادق نیز به سبب مخالفت با حجاب بانوان<sup>۱۹</sup> و پوشیدن لباسهای نامناسب و گرفتن رشوه مورد انتقاد بود.<sup>۲۰</sup>

به هر صورت نمایندگان علما پس از دیدار با بست نشینان همراه صدراعظم به نزد شاه رفتند. از جزئیات دیدار و گفتگوی آنها با صدراعظم و شاه، ناظم الاسلام سخنی نمی گوید، اما پس از این دیدار بود که شاه دستخطی در تکمیل دستخط اول در روز شانزدهم جمادی الثانی صادر کرد که ضمن تأیید دستخط پیشین، بر تشکیل مجلس شورای اسلامی تأکید شده بود.<sup>۲۱</sup>

صدور این دستخط جدید پس از دیدار نمایندگان علما با شاه، مبین آن است که علمای قم خواهان تشکیل مجلس شورای اسلامی بوده اند و صدور این دستخط جز اجابت خواست علما و اطمینان دادن به آنها نبوده است. از سوی دیگر صدور این دستخط به معنای آن بود که علی رغم تلاشهای سفارت، شاه و دربار تسلیم نظرات علما هستند.

۱۵. همان، ص ۴۵۹. ۱۶. همان، ص ۴۷۰.

۱۷. همان، ص ۴۷۲. کسروی می نویسد که چون در آن فرمان نام نوده (ملت) برده نشده و از آن سوی جمله های آن روشن نمی بود... کوشندگان سفارت آن را نپسندیده و با خواست خود سازگار ندیدند و کسانی فرستاده چایشده های آن را از دیوارها کشیدند. (ص ۱۲۰)

۱۸. همان، ص ۴۷۵. ۱۹. همان، ص ۱۶۰.

۲۰. همان، ص ۴۹۷. ۲۱. همان، ص ۴۷۶.

پس از صدور این دستخط، کوششهای ومیعی انجام شد تا این دستخط تغییر یابد؛ چه این دستخط ضمن تأیید رهبریت علما، مجلس آینده را طبق ضوابط اسلامی وعده می داد. در چنان مجلسی طبعاً بسیاری از منورالفکران لیبرال که به جدایی دین از سیاست قائل بودند جایی نداشتند. از این رو این دستخط با مخالفت کاردار و صحنه گردانان سفارت و منورالفکران روبرو شد. حتی ناظم الاسلام کرمانی که به طباطبایی و فرزندانش ارادت می ورزد ناخشنودی خود را از علما و نمایندگانشان - که مسببان اصلی صدور دستخط دوم شاه بودند - اظهار می دارد.<sup>۲۲</sup>

پس از صدور دستخط دوم، نمایندگان علما متن آن را همان روز به قم مخابره کردند. صحنه گردانان سفارت که پس از صدور دستخط دوم شاه جرأت نداشتند ناخشنودی خود را ابراز کنند بهانه آوردند که «تا سفارت انگلیس ضمانت اجرای دستخط را و عمل به مضمون آن نکند و قول تأسیس و تشکیل مجلس [؟] را ندهد، از این سفارتخانه حرکت نمی کنیم و خارج نمی شویم و بازارها را باز نمی کنیم»<sup>۲۳</sup> به همین جهت روز بعد ظاهراً به منظور اطمینان یافتن و گرفتن ضمانت و در باطن برای تغییر دستخط شاه همراه با کاردار سفارت به نزد صدراعظم رفتند. کرمانی نتایج این مذاکرات را چنین شرح می دهد: «... قرار شد دو دستخط سابق را تغییر دهند و مضامین هر دو را در یک دستخط بنویسند و نیز در دستخط [دوم] که مجلس شورای اسلامی نوشته اند باید این عبارت به مجلس شورای ملی تبدیل شود، چه شاید بعضی به اغراض شخصیه، یکی از مبعوثین را تکفیر کنند و آنوقت بگویند کافر در مجلس اسلامی چه می کند و شاید یک زمانی مانند حاج شیخ فضل الله ملایبی پیدا شود که به غرض شخصی خود، همه اهل مجلس را تکفیر و لا اقل تفسیق کند آنوقت محرک مردم شود که کافر و فاسق را به مجلس اسلامی چه کار است. دیگر آنکه طایفه یهود و ارمنه و مجوس نیز باید منتخب خود را به این مجلس بفرستند و لفظ اسلامی با ورود آنها نمی سازد، مناسب لفظ ملی است. باری پس از مذاکرات بسیار، صدراعظم متقبل گردید که همه مقاصد آقایان و تجار و کسبه را برآورده نماید»<sup>۲۴</sup>.

یک روز پس از ملاقات کاردار و صحنه گردانان سفارت با صدراعظم، نمایندگان علما به منزل صدراعظم رفتند و از آنجا عازم محل سکونت شاه شدند. ناظم الاسلام کرمانی علت این دیدار را شرح نمی دهد. زیرا پس از صدور دستخط دوم شاه مبنی بر موافقت کامل با خواست علما، دیدار دیگر، موردی نداشت. این دیدار به منظور تأیید مذاکرات دیروز نمایندگان بود، زیرا تغییر دستخط بدون جلب نظر موافق نمایندگان علما امکان نداشت. چه، اگر فرضاً بدون موافقت آنها این امر عملی می شد احتمال آن می رفت که پس از ورود علمای مهاجر به تهران و مشاهده دستخط تغییر یافته شاه، به اهداف توطئه پی برده و به شاه اعتراض نمایند\* و بلوای مجددی شروع شود درحالی که حضور نمایندگان علما و تأیید

۲۲. همان، ص ۴۷۸. ۲۳. همان، ص ۴۷۹. ۲۴. همان، ص ۴۷۹ و ۴۸۰.

\* شیخ فضل الله در یکی از لوابیح خود به تغییر دستخط شاه اشاره می کند و آن را يك توطئه می داند و می نویسد: «از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی داریم لفظ اسلامی کم شد و رفت که رفت. این فقره سند صحیح دارد و عندالحاجه مذکور و...»

آنها، این خطرات احتمالی را برطرف می‌کرد.

نمایندگان علما گرچه متن دستخط دوم شاه را دایر بر موافقت با خواستهای علمای مهاجر روز شانزدهم جمادی‌الآخر به‌مقام مخایره کرده بودند مع‌ذلک بدون کسب اجازه از علمای مهاجر دو روز بعد به‌دیدار صدراعظم شناختند تا ضمن تأیید نظرات صحنه‌گردانان سفارت، تغییر دستخط دوم را از شاه بخواهند. پیش از ملاقات شاه بین امیربهادر (وزیر دربار) و سیدمحمدصادق طباطبایی مجادله‌ای روی می‌دهد که شایان توجه است. دلایلی که سید محمدصادق جهت تغییر دستخط دوم می‌آورد مانند دلایلی است که صحنه‌گردانان سفارت روز پیش برای صدراعظم عنوان نمودند. براین اساس گمان قوی می‌رود که نمایندگان علما با صحنه‌گردانان سفارت جلسه‌ای داشته‌اند که طی آن از نظرات آنها مطلع شده‌اند. اما کرماتی به‌این ملاقات اشاره‌ای نمی‌کند ولی به‌شرح دیدار و مجادله وزیر دربار و سیدمحمدصادق طباطبایی می‌پردازد. این ملاقات مهم می‌تواند برای پژوهندگان و علاقه‌مندان به نهضت مشروطیت قابل توجه و بررسی جدی باشد زیرا چرخش نهضت و انحراف آن، توسط نمایندگان علما به‌وضوح دیده می‌شود.

مؤلف، جریان دیدار وزیر دربار و سیدمحمدصادق را چنین می‌نگارد: «... وزیر دربار گفت [مجلس] شورای اسلامی خوب است چرا به‌شورای ملی بدل گردید؟ جناب آقای میرزا-محمدصادق جواب داد برای اینکه رعیت (یعنی سفارت) این لفظ را خواست [زیرا] که فردا اگر کسی را از اهل مجلس بخواهند نفی و تبعید کنید خواهید گفت این بی‌دین و خارج از اسلام است. به‌این بهانه اشخاصی که مخالف میل شما رفتار نموده‌اند باید خارج شوند اما لفظ ملی این عیب را مانع خواهد بود. دیگر آنکه اگر اسلامی مبدل به‌ملی نشود مردم از سفارتخانه بیرون نخواهند آمد.»<sup>۲۶</sup>

نمایندگان علما از دیدار مجدد با شاه طفره رفتند زیرا که همه خواست علما در دستخط دوم برآورده شده بود و دستخط سوم دیگر معنا نداشت و در صورت پرسش شاه از علت تغییر دستخط دوم، پاسخ مناسبی نداشتند. چون بیم آن می‌رفت که در صورت حضور امیربهادر در آن دیدار، وی شاه را از تغییر دستخط منصرف سازد لهذا با صحنه‌سازی قبلی فقط صدراعظم را همراه با مستدعیات خود به‌نزد شاه فرستادند. «... صدراعظم با نایب‌السلطنه حرکت کردند که بروند حضور اعلیحضرت شاهنشاه. به‌جناب آقای میرزاسید محمدصادق و دیگران هم تکلیف کردند که شما هم بیاید حضور [شاه] و با هم عرایض ملت (سفارت) را عرض کنیم. و کلای آقایان به‌ملاحظه اینکه شاید در حضور اعلیحضرت مجبور شوند به‌قبول آنچه میل درباریها در آن است لذا عذر آوردند و گفتند که ما از طرف علما و آقایان مهاجرین آمده‌ایم که با وزراء مذاکره نماییم نه با شاه. نایب‌السلطنه چون می‌دانست اگر امیربهادر حضور اعلیحضرت شرف شود سنگ جلو می‌اندازد و مانع اصلاح خواهد گردید لذا به‌صدراعظم رسانید و گفت شاید شما بخواهید که با شاه بعضی مطالب محرمانه را گفتگو نمایید و شاید

مشهور می‌شود. د.ک. به، لسوایح آقا شیخ فضل‌الله نوری، به‌کوشش هما رضوانی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۲۸.

شاه بخواهد بعضی فرمایشات سری بفرمایند. من با وزیر دربار نمی‌آیم. صدراعظم قبول نمود و تنها رفت حضور شاه و آنچه می‌دانست عرض کرد. اعلیحضرت شاهنشاه مستدعیات را قبول فرمود. فرمان را [مطابق خواست نمایندگان علما] امضا و مهر نمودند. کار تمام شد. فرمان را آورد و داد به‌وکلای آقایان.»<sup>۲۷</sup>

گرچه تاریخ دستخط سوم روز هیجدهم جمادی‌الثانی بود اما تاریخ آن را روز چهاردهم جمادی‌الثانی نوشتند. ناظم‌الاسلام کرماتی معتقد است «محض اینکه مطابق باشد با روز تولد شاهنشاه، تاریخ آن را در چهاردهم نوشتند.»<sup>۲۸</sup> این احتمال ضعیف بنظر می‌رسد. ظن قوی آن است که در ادامه آن همه مذاکره و توطئه‌ای که برای تحصیل این دستخط انجام شد، تغییر تاریخ آن به‌روز چهاردهم به‌این منظور بوده است که دستخط سوم شاه را همان دستخط اول وانمود کنند. زیرا دستخط سوم شاه عین همان دستخط اول است با این تفاوت که در دستخط اول نام «مجلس» آمده در صورتی که در دستخط سوم این نام به «مجلس شورای ملی» تغییر یافته است.

پس از صدور این دستخط، نمایندگان علما به‌همراه مشیرالملک (پسر بزرگ صدراعظم) به‌سفارتخانه آمدند و مراتب را به‌اطلاع رساندند. «بعد مشیرالدوله حالیه (مشیرالملک سابق)... رفت روی صندلی، فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را که کشف از اذن و اجازه تشکیل مجلس شورای ملی بود... قرائت نمود.»<sup>۲۹</sup> پس از قرائت آن، مشیرالملک تلگراف علمای قم را در پاسخ تلگراف سیدمحمدصادق که دو روز پیش سخایره کرده بود برای بست‌نشینان سفارتخانه خواند. در این تلگراف، علما موافقت و خشنودی خود را، از دستخط دوم شاه اظهار داشته و به‌بست‌نشینان بشارت داده بودند که «مقاصد شما و ما انجام گرفت از سفارتخانه برخیزید و پیش از این نمایند که مفاسدی برساندن زیاد می‌باشد که در تلگراف نمی‌توانیم اظهار کنیم. اگر مقاصد شما بقیه دارد در زاویه حضرت عبدالعظیم می‌مانیم تا آن بقیه هم انجام گیرد.»<sup>۳۰</sup>

جواب تلگراف علما پس از صدور دستخط سوم شاه توسط مشیرالملک قرائت گردید مربوط به‌دو روز پیش یعنی روزی بود که شاه فرمان تشکیل مجلس شورای اسلامی را صادر کرده بود، اما چنان وانمود گردید که علما با دستخط سوم شاه—که مجلس شورای ملی وعده داده شده بود—موافقت کرده‌اند. نکته مهمی که علما در تلگرافشان خاطر نشان ساختند ترک سفارتخانه بود. این نکته می‌رساند که علمای مهاجر نسبت به‌بست‌نشینی در سفارت انگلستان نظر خوبی نداشته و از عواقب آن بیمناک بوده‌اند.

پس از قرائت تلگراف علما، گروه‌کثیری از مردم، سفارتخانه را ترک کردند و به بازار یا منازل خود بازگشتند.\*

به‌این ترتیب لفظ مجلس شورای ملی در تهران و در تبریز از طرف سفارت انگلستان

۲۶. همان، ص ۴۸۴. ۲۷. همان، ص ۴۸۲. ۲۸. همان، ص ۴۸۱.

۲۹. همان، ص ۴۸۱.

\* کسروی براین نظر است که مردم پس از صدور دستخط دوم شاه، به‌تاریخ شانزدهم جمادی‌الثانی، همان روز سفارتخانه را ترک کردند (ص ۱۲۰).

با توضیحاتی که داده شد قول کسروی نادرست بنظر می‌رسد.

در بین مردم شایع شد و از آن پس چنانکه ملاحظه خواهید کرد همه تلاشهایی که برای ایجاد عدالتخانه یا مجلس عدالت می‌شد در جهت تشکیل مجلس شورای ملی قرار گرفت، زیرا در صورت ایجاد عدالتخانه، علما یا زمام امور را در دست می‌گرفتند و یا لااقل در نظارت بر اجرای احکام آن که قاعدتاً می‌بایست مبتنی بر احکام اسلامی باشد نقش عمده‌ای می‌داشتند و حال آنکه با تشکیل مجلس شورا و تدوین قانون اساسی موضوعه، طبعاً جایی برای مداخله و نظارت علما باقی نمی‌ماند. اما جای این پرسش باقی است که چرا علما با ایجاد مشروطیت و مجلس شورا و تدوین قانون اساسی که منشا اختلافات عظیمی گشت موافقت کردند؟

قدر مسلم آن است که در آثار منورالفکران مشروطه‌خواه عرب از قبیل کواکبی و ایرانی همچون ملک‌خان و مستشارالدوله که مستقیم و غیرمستقیم از مشروطیت و قانون سخن رانده‌اند، نه تنها نشانی از تعارض و مخالفت مشروطیت و اسلام دیده نمی‌شود بلکه آنها کوشیده‌اند تا در مواردی مشروطیت و اسلام را یکی بدانند. این قبیل منابع که مورد رجوع علما بود سبب گشت تا آنان وجوه اشتراک و همانندیهای زیادی بین مشروطیت و اسلام بیفتند و در نتیجه از مشروطیت دفاع نمایند. دکتر حائری، نویسنده کتاب تشیع و مشروطیت در این باره می‌نویسد: «کوششی سخت و بی‌گیر از سوی اندیشه‌گران نوخواه ایران صورت گرفت تا رهبران مذهبی را نسبت به اختلافهای اساسی و تعیین‌کننده موجود میان نهادهای نو سیاسی و اسلام بی‌توجه نگاه دارند. آنان به اندیشه‌های نو سیاسی در انگلیس و فرانسه دسترسی مستقیم داشتند ولی به حکم اقتضا و مصلحت، اندیشه‌های مشروطه‌گری را رنگ اسلامی زدند. آنان معنای واقعی مشروطه‌گری غربی را پنهان نگاه داشتند و در مواردی هم مشروطه و اسلام را یکی دانستند. نوگرایان به اصطلاح لیبرال و آگاه به شیوه‌های فکری اروپایی به حمایت علما نیاز فراوان داشتند، زیرا علما تنها مقام مؤثر و با نفوذ در میان بورژوازی ملی و بقیه توده‌های مردم بودند. از سوی دیگر نوگرایان لیبرال علاقه داشتند که علما به برخی از مسائل مربوط به ناهماهنگی اسلام و دموکراسی بی‌توجه بمانند و گرنه از پشتیبانی کامل علما در انقلاب مشروطیت بی‌بهره می‌ماندند. خود علما هم نتوانستند حقایق لازم را درباره مشروطه‌گری از منابع عربی و ترکی بدست آورند، زیرا آن نوشته‌ها نیز به دلایلی از برخی حقایق تهی بود. نیز باید افزود که عناوین آزادی، برابری، دادگری و بسیاری دیگر از موضوعهایی که در حوزه بحث مشروطیت بود پیشاپیش در اسلام، به معنای ویژه خود وجود داشت و آن مفاهیم در حدی، مبهم و دور از مرحله فعلیت خود در هر یک از دو حوزه مشروطه و اسلام با یکدیگر مشابه و همسان خودنمایی می‌کرد. چون نوگرایان اندیشمندان دنیای اسلام تفسیری صادقانه و تهی از مصلحت و اقتضا از آن مفاهیم بدست ندادند برخی از رهبران مذهبی ما با استفاده از نوشته‌های آن نوگرایان بدین باور شدند که آن مفاهیم با اسلام ناهماهنگ نیست و در نتیجه خود نیز کوشش کردند که آنان را در چهارچوب اسلام تفسیر کنند.<sup>۳۰</sup>

کسروی نیز بر همین نظر است و می‌نویسد: «اگر راستی را خواهیم این علمای نجف

و دو سید (طباطبایی و بهبهانی) و کسان دیگری از علما که پافشاری در مشروطه خواهی می‌نمودند معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی‌دانستند و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمی‌داشتند.» (ص ۲۸۷) البته او در مورد مشروطه‌خواه بودن دو سید متناقض سخن می‌گوید و در بسیاری موارد آنها را مشروطه‌خواهان واقعی که معنا و هدف درست مشروطیت را می‌دانستند معرفی می‌کند (ص ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲).

با توجه به نقش بارز علما در جنبش مشروطیت بود که تا چند ماه پس از اعطای فرمان، کسی یارای مخالفت آشکار و نیز اظهار درست مشروطیت را نداشت. به قول کسروی «چون بسیاری از پیشگامان از ملایان بوده و در سخن گوئیها چنین نموده شده بود که به رواج شریعت کوشیده خواهد شد و هنوز جدایی میانه خواستها پدید نیامده بود از این رو [از سوی مشروطه‌خواهان] کوشش بسیار به دینداری می‌رفت.» (ص ۱۶۵)

با تأیید و حمایت پدیدرغ علما از مشروطیت بود که «انبوه مردم به یکبار از مشروطه و معنی آن ناآگاه می‌بودند و تنها به نام پیروی از پیشروان به جوش و تکان برخاستند.» (ص ۲۶۱) و «ساده‌دلانه تنها داشتن این قانون (قانون اساسی) را چاره همه دردها می‌شمردند.» (ص ۱۸۸) همچنانکه پیش از این درباره دبستانها این خوش‌گمانی را می‌داشتند و چنین می‌پنداشتند که همینکه جوانان از آن دبستانها بیرون آیند ایران گلستان خواهد بود.» (ص ۱۸۸)

\*\*\*

پس از صدور فرمان مشروطیت و گشایش مجلس شورای ملی، آزادی سیاسی بدون حد و حصری در کشور بوجود آمد. شبنامه‌های متعددی نوشته شد و روزنامه‌های رنگارنگی منتشر گشت و روزنامه‌نگاران هر یک از روی ذوق و سلیقه خود در پیرامون مشروطیت و اهداف آن قلمفرسایی کردند و به اظهار فضل پرداختند. ترقیخواهی و مشروطه‌طلبی سنگری شده بود تا مشروطه‌خواهان لیبرال در پشت آن به شعائر و سنن دینی و بتدسات مذهبی چاژند و گوی سبقت از یکدیگر بریابند.

مخالفت آشکار و نهان مشروطه‌خواهان با معتقدات دینی و روحانیت که در روزنامه‌ها و محافل عمومی و خصوصی اظهار می‌شد سبب گشت تا بتدریج گروه کثیری از علمای مشروطه‌خواه دست از حمایت مشروطه برداشته و در برابر آن شدیداً ایستادگی کنند و با افشاگریهای خود مردم را به انحراف آن آگاه سازند. این مخالفت زمانی جدی و آشکار شد که مجلس جهت تکمیل نظامنامه (قانون) اساسی، نوشتن متمم آن را آغاز کرد.\* در نوشتن این متمم شش تن شرکت داشتند که دو نفر از وکلای آذربایجان (تقی‌زاده و مستشارالدوله) از اعضای آن بودند. این متمم نیز مانند متن قانون، از قانون اساسی فرانسه سال ۱۸۳۰ و ۱۸۷۵ ترجمه و اقتباس شده بود.<sup>۳۱</sup> گرچه سعی می‌شد که برای جلوگیری

\* کسروی بر این عقیده است که بر اثر اعتراض و خرده‌گیری انجمن یبیز به قانون اساسی بود که دارالشوری نوشتن متمم (دنباله) را آغاز کرد (ص ۴۶۹).

۳۱. منصوره اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (دوره اول و دوم مجلس شورای ملی)، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۱، ص ۸۵ و ۸۶.

از ایجاد سوءظن، اصول آن با موازین شرعی آراسته شود اما تقی‌زاده بر این بود که وکلا باید سعی کنند مجلس را مانند مجالس فرانسه و انگلیس بگردانند.<sup>۲۲</sup> این افکار و اندیشه‌ها که تحت عنوان مشروطه‌خواهی ابراز می‌شد باعث شد تا تعداد زیادی از علما و روحانیون و در رأس آنها، نوری، این «فتنه‌ها» را «سولود» و یا «همزاد» مشروطه دانسته (ص ۴۱۹) و در نتیجه صف خود را از مشروطه‌خواهانی که اروپا را کعبه آمال خود می‌پنداشتند جدا نمایند.

کسروی ضمن شرح جدا شدن صف مشروطه‌خواهان لیبرال از صف علما، فوایدی را برای آن برمی‌شمرد: «... اکنون که اینکار رخ می‌داد یکی از نتیجه‌های آن این خواستی بود که آزادیخواهان، دیگر یاد شریعت و رواج آن نکنند و سر هر کاری نیاز به پرک خواستن از سلاطین ندارند.» (ص ۲۴۸) وی این جدایی را جبری و سودمند می‌داند ولی آنها را بدان جهت که «هر گاسی را به پیروی از اروپا برمی‌داشتند» نکوهش می‌کند (ص ۲۴۸). در جای دیگر می‌نویسد: «اگر پاس اسلام را به این اندازه نگه بایستی داشت پس مشروطه اروپایی چه بود؟... قانون اساسی فرانسه را ترجمه کردن چه عنوانی داشته؟» (ص ۳۲۴)

این مورد و موارد متعدد دیگر سبب آن است که کسروی سخت طرفدار مشروطه غربی بوده و کاملاً به جدایی سیاست و دیانت اعتقاد داشته است. از همین روست که اصل ۲ را که بر نظارت پنج تن از علمای هر عصر بر مصوبات مجلس تأکید داشت و با اصرار حاج شیخ فضل‌الله نوری در قانون اساسی وارد گردید «دستبرد» در قانون می‌نامد (ص ۳۱۷، ۳۲۲).

کسروی که خود پیرونده مکتب مشروطه است در سراسر کتاب، دشمنیش را با تشیع و روحانیت نشان می‌دهد. او مراسم خاص شیعه را کارهای بی‌معنی می‌نامد (ص ۴۲۹، ۵۷۷) و علما را همگی به‌زبان مردم می‌شمرد (ص ۱۳۴)، هر چند که معترف است مردم به تبعیت از آنان قیام کردند (ص ۲۶۱) و نیز اذعان دارد که «اگر این فتوای علمای نجف [پس از بمباران مجلس] نبود، کمتر کسی به یاری مشروطه پرداختی. همان ستارخان بارها این را بر زبان می‌آورد که من «حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم». همچنین بازرگانان توانگر که پول به نام «اعانه» به تبریز می‌فرستادند بیشترشان پیروی از فتوای علمای نجف بودند.» (ص ۷۳۰)

گرچه کسروی بدفعات از سهم علمای مشروطه‌خواه ایران و عتبات در پیشبرد مشروطه سخن رانده ولی باید دید که تا چه میزان با مداخله آنها موافقت داشته است. پاسخ آن را در موقعی که به علل ناکامی مشروطیت خواهیم پرداخت می‌آوریم.

قانون اساسی، وظیفه مجلس را تهیه قوانینی جهت «تشییید مبانی دولت و سلطنت و انتظام امور مملکت و اساس وزارتخانه‌ها» می‌داند (اصل شانزدهم) و حال آنکه متمم آن، همه روابط و حقوق فردی و جمعی مردم را در بر می‌گرفت و طبقاً به قلمرو احکام شرع کشیده می‌شد.

شیخ فضل‌الله که حدود اختیارات مجلس را فراتر از آنچه اظهار می‌شد دید، زبان به اعتراض گشود و چنین اظهار داشت: «قرار بود مجلس شوری فقط برای کارهای دولتی و دیوانی و درباری که بدلخواه اداره می‌شد قوانینی قرار بدهد که پادشاه و هیأت سلطنت را محدود کند و راه ظلم و تعدی و تجاوز را مسدود نماید» (ص ۴۲۱). وی از اینکه «در مجلس شورا کتب قانونی پارلمنت فرنگ را آورده و در دائره احتیاج به قانون توسعه قائل شده‌اند.» به شدت انتقاد نمود (ص ۴۲۱) و به نشانه اعتراض به اصول غیر اسلامی متمم قانون اساسی و بویژه اصل هشتم با جمعی از یاران و همفکرانش در حضرت عبدالعظیم (ع) تحصن جست تا فریاد خود را بدین وسیله به گوش مردم برساند، زیرا که بدخواهان و روزنامه‌نگاران در تهران مجالی برای اظهار نظر شفاهی و کتبی وی باقی نگذاشته بودند.<sup>۲۳</sup>

آنها علی‌رغم مشکلات فراوان، روزنامه‌ای به نام «لایحه» انتشار دادند که حاوی «شبح مقاصد شیخ فضل‌الله و سایر مهاجرین» بود. در یکی از این لوایح آمده است که «دو دسته دشمنان دین و دولت (بابیه و طبیعیه)» در قانون اساسی دخل و تصرف کرده‌اند، از این رو «برای جلوگیری از دخالت و تصرفات این فرقه‌های فاسده مفسده» در این اساس مبتنی و نیز برای اینکه قوانین منطبق با احکام شرع شود، چهار فقره پیشنهاد گردیده است: «اول آنکه بعد از افظ مشروطه، لفظ مشروعه نوشته شود. دوم آنکه هیأتی از مجتهدین به انتخاب علماء مقلدین هر عصر بر مصوبات مجلس نظارت نمایند. سوم آنکه فصلی راجع به احکام شرعیه درباره فرقه بابیه و سایر زنادقه و ملاحده در نظامنامه اساسیه منظور و مندرج گردد و چهارم آنکه چون نظامنامه اساسی مجلس را از روی قانونهای خارج مذهب ما نوشته‌اند، محض ملاحظه مشروعیّت و حفظ اسلامیت آن، پاره تصرفات در بعضی فصول با حضور همگی حجج اسلامیه شده است باید آن فصول نیز به همان اصلاحات و تصحیحاتی که همگی فرموده‌اند مندرج شود.» (ص ۴۲۲).

تحصن شیخ فضل‌الله و عنمای همفکرش در حضرت عبدالعظیم (ع) بازتاب گسترده‌ای داشت و مجلس را به زیر سؤال برد. مجلس بناچار برای رفع اتهام از خود بلافاصله اصل پیشنهادی شیخ فضل‌الله را - که به تأیید علمای نجف نیز رسیده بود - برای بار دوم به‌شور گذاشت\* که پس از تصحیح و تنقیح با اکثریت آراء تصویب شد و «تنها تقی‌زاده و یکی دو تن دیگر از آذربایجانیان به نبودن آن خرسندی نمی‌دادند.» (ص ۳۷۰).

۳۳. برای اطلاع از علل مخالفت شیخ فضل‌الله با مجلس و مشروطه رجوع کنید به: همارضوانی، لوایح آقا شیخ فضل‌الله نوری، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. و نیز ر.ک به: محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامه شهید فضل‌الله نوری (جلد اول)، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲. و نیز ر.ک به: تشیع و مشروطیت، ص ۲۷۷-۳۲۷.

\* کسروی می‌نویسد که این اصل در روز ۶ ربیع‌الثانی در مجلس خوانده شد اما نمایندگان آذربایجان که می‌دانستند «اگر خوانده شود بیشتر نمایندگان آن را بر است خواهند داشت و کار از کار خواهد گذشت [۱۱] با آن مخالفت کردند و با مخالفت آنها قانون خوانده نشد، (ص ۳۱۸) اما معلوم نمی‌کند در چه زمانی مجلس آن را تصویب کرد. روزنامه مجلس در شماره ۱۱۴ که یکشنبه ۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ه.ق منتشر شده تاریخ تصویب آن را روز ۳ جمادی‌الاول می‌داند. ر.ک به: لوایح... ص ۱۸.

